

چرا صفویه در اوج اقتدار سقوط کرد

عواملی باعث شد تا صفویه نتواند بیش از 250 سال بر ایران حکومت کند، اما به هر روی نباید فراموش کرد که دستاوردهای حکومت صفویان در این دوران بسیار با ارزش بود و به یک میراث ماندگار برای حاکمیت های پس از خود مبدل شد.



عواملی باعث شد تا صفویه نتواند بیش از 250 سال بر ایران حکومت کند، اما به هر روی نباید فراموش کرد که دستاوردهای حکومت صفویان در این دوران بسیار با ارزش بود و به یک میراث ماندگار برای حاکمیت های پس از خود مبدل شد.

در دورانی که صفویه پای در عرصه قدرت می نهند ایران نوعی تجزیه سیاسی را از سر می گذرانند به طوری که در شرق ایران اعقاب تیموریان به مرکزیت هرات فرمانروایی متزلزل و منحطی داشتند و در غرب ایران خاندان آق قویونلو در پایتخت خود تبریز درگیر ضعف سیاسی شدید بودند.

در همین شرایط آشفته و پراکنده بود که کسی چون شاه اسماعیل با گردآوری ترکیبی جمعیتی از هواداران خود تکاپوی خود را برای کسب قدرت سیاسی در ایران آغاز می کند.

صفویه که در ابتدای امر با تکیه بر قدرت خانقاه کار خود را آغاز کرده بود در میانه راه به مذهب تشیع روی می آورد و از عهد شاه اسماعیل یکم به بعد تلاش برای پویایی این مذهب را در دستور کار خود قرار می دهد که می توان گفت در این مورد تا حد قابل قبولی موفق عمل کرد و با استفاده از مذهب دیده شد که چطور به رشد و شکوفایی در عرصه اقتصاد و فرهنگ و تمدن نایل شدند و به پتانسیل غنی از مباحث فقهی و کلامی دست یافتند.

اما چرا صفویه با این ظرفیت عظیم و میراث گرانبها در اوج اقتدار سقوط کرد؟ شاید بتوان برای پاسخ به این سوال در ابتدای امر یک پاسخی کلی و کلیشه ای ذکر کرد و گفت سقوط یک حاکمیت امری است طبیعی، زیرا هر دولت در دوران حکومت خود 3 مرحله را پشت سر خواهد گذاشت؛ دوران اول که دوران استقرار و تحکیم پایه های حکومتی است؛ دوران دوم که دوران اوج و ترقی یک حاکمیت است و دوران سوم که دوران انحطاط و افول حاکمیت تلقی می شود.

به زغم بسیاری از مورخان و تحلیلگران این می تواند یک فرمول ثابت شده و قابل تعمیم به همه حکومت هایی باشد که در طول تاریخ شکل گرفته اند، مدتی بر مسند قدرت بوده اند و پس از آن جای خود را به حاکمیتی دیگر داده اند. اما حتی اگر بپذیریم که این فرمول می تواند درست باشد (که البته پیرامون درستی و یا نادرستی آن مطالب قابل ذکر بسیار است) باید گفت به هر حال مجموعه ای از علل و عوامل دست به دست یکدیگر می دهد تا عارضه ای چون سقوط یک تمدن و یا حاکمیت شکل بگیرد و این مجموعه از علل و عوامل در هر حاکمیت تقریباً متفاوت با حاکمیت دیگر است.

در خصوص دولت صفویه باید اشاره کرد صفویان با پشت سر گذاردن 250 سال از فرمانروایی بر ایران اسلامی دورانی بسیار باشکوه برای تمدن و فرهنگ ایران رقم زدند و با به رسمیت شناختن مذهب تشیع اثنی عشری در ایران مهمترین تغییر را در ساخت مذهبی، سیاسی ایران پیش از مشروطه به وجود آوردند. اما دلیل سقوط این سلسله به علت سیستم ضعیف سیاسی است که صفویه از دورانی به بعد به آن دچار شد به طور مثال در دوران شاه سلطان حسین از ساختار نظامی و گروه های حرفه ای جنگجو که دیگر مانند گذشته در خدمت دولت صفوی نبودند غفلت ورزیده شده و یا میل به انباشت ثروت برای فرمانروا در همین دوران شاه سلطان حسین به یک ارزش مبدل گردید.

در اواخر دوره صفوی نسبت به مجموع شرایط داخلی غفلت صورت گرفت، به قدرت گیری روز افزون دسته هایی چون قزلباش ها و غلامان خاصه توجه نشد، مذهب که مقوم این دولت بود در این برهه با باورهای غالبانه در هم آمیخته شد، در مقاطعی (در سالهای پایانی حکومت صفویان) توسعه ای ناهمگونی از لحاظ اقتصادی در بخش های مختلف از کشور انجام پذیرفت، دلبستگی های طایفه ای و قبیله ای شدت یافت و با ترجیح استفاده از اراذل به جای افاضل سیستم مدیریتی ناکارآمد گشت. در کنار این موارد باید به جنبش های بسیاری نیز که در این دوران شکل گرفت اشاراتی داشت:

1- جنبش هایی که در درون نظام سیاسی صفویان بروز کرده بود (جریان هایی که اصولاً بخشی از نیروهای تشکیل دهنده دولت

صفوی بودند اما پس از استقرار دولت صفوی و به دلایل متعدد با دولت صفوی درگیر شده بودند).

2- جنبش های دهقانی (در میان مناطق کشاورزی ایران روی داد به طوری که زمین داران مناطق مختلف بنا به دلایلی نامعلوم رعایای تحت امر خود یا کشاورزان را بر ضد دولت صفوی می شوراندند).

3- جنبش های فکری (تحت تاثیر نخبگان جامعه شکل گرفت و در قالب جنبش هایی چون نقطوبه و حروفیه بروز کرد).

4- شورش های گاه و بی گاه (مانند شورش سیاهپوشان در استرآباد و یا شورش هایی که عمدتاً با دسیسه چینی قزلباش ها انجام می گرفت).

در مجموع عواملی که ذکر گردید باعث آن شد تا صفویه نتواند بیش از 250 سال بر ایران حاکمیت کند.